

فراندم قانون اساسی چگونه برگزار شد : \*

در روز دوازدهم فروردین ماه سال ۱۳۵۸ فراندم حکومت جمهوری اسلامی برگزار شد. به نظر شما در آن زمان؛ یعنی پنجاه روز پس از پیروزی انقلاب، درک درستی از ماهیت حکومت تازه تأسیس وجود داشت یا نیاز بود مبنای حکومت جمهوری اسلامی بیشتر برای مردم تئوریزه و شرح داده شود؟

در انقلاب بهمن ۵۷ نیز همانند موارد مشابه، توده ها آگاهی روشن و تفصیلی از ماهیت، ساختار و کارکرد نظامی که زیر پرچم و نام جدید شکل می گرفت نداشتند. تحت چنین شرایطی این رهبران پرنفوذ و جاذبه و یاپر قدرت ترین حزب و سازمان رهبری کننده انقلاب اند که ماهیت نظام جدید را تعیین می کنند و نظم نوین را در انطباق با انگاره های ایدئولوژیک خود ترسیم کرده به اجرا می گذارند. در انقلاباتی نظیر انقلاب فرانسه، مشروطیت و یا ۲۲ بهمن ۵۷ که نظامات مستقر زیر فشار تظاهرات، اعتصابات و نافرمانی های مدنی فلج کننده توده های میلیونی دچار فروپاشی می شوند، گروه نخبگان انقلابی و در رأس آنان تنهارهبر محبوب و کاریز ماتیک مردم درباره اساس و سمت گیری سیاسی اجتماعی و فرهنگی نظام جدید تصمیم می گیرند و توده ها با تظاهرات حمایتگرانه و آراییی که در یک همه پرسی یا برای انتخاب نمایندگان مجالس موسسان به صندوق های رأی می ریزند بر تصمیمات رهبر و یا رهبران مهر تأیید می زنند. و این در حالی است که به دلیل فقدان تشکیلات سیاسی با ایدئولوژی و برنامه سیاسی اجتماعی مشخص، جز در مورد طرح و چارچوب کلی نظام جایگزین حتی بین رهبران وحدت نظر و انسجام فکری و راهبردی وجود ندارد و جز ایده های کلی، طرح دقیقی از ساختار سیاسی اجتماعی مورد نظر در ذهن ندارند. سردرگمی و اختلاف نظرهای فیمابین نه فقط گرایش های ناهمسو بلکه میان افراد و شخصیت های وابسته به یک گرایش معین، شاهدهی بر این واقعیت است. در انقلاباتی نظیر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه یا چین و کوبا، رهبر یا رهبران، از حمایت یک حزب و تشکیلات منضبط و منسجم با یک ایدئولوژی مرزبندی شده و تفصیل یافته برخوردارند و لذا طرح روشن و دقیقی برای بنای نظم جدید در اختیار دارند و همه فعالان در هماهنگی کم و بیش کاملی عمل می کنند و اگر در مسأله ای اختلاف بروز کند، نظر مرکزیت و رأی رهبر اصلی مطاع شمرده می شود. در این موارد هم توده ها نه آگاهی دقیق و تفصیلی از ایدئولوژی دارند و نه امکان و حق مداخله و اظهار نظر. بدیهی است که تمرکز قدرت و اختیارات دوین ایدئولوژی و تعیین برنامه و خط مشی در دست یک یا گروهی از رهبران همراه با جزمیت ایدئولوژیک عامل اصلی انحرافات و عوارض منفی و بعضاً فاجعه آمیز بشمار می روند.

### شرایط و حال و هوای آن روزهای مردم و گروه های سیاسی چگونه بود؟

در هر دو نوع انقلاب با اشکال متفاوت رهبری، آگاهی توده های انقلابی، از ویژگیهای نظام آینده، از تعدادی ایده ها و شعارهای کلی که تحقق خواسته ها و آرزوهایشان را خیالپردازانه در آنها متبلور می بینند تجاوز نمی کند. توده های میلیونی هم که در فروردین ۵۸ به نظام جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند از این قاعده مستثنی نبودند. بسیاری قشرهای تحصیل کرده و برخوردار از آگاهی های سیاسی و مسایل اجتماعی و نیز احزاب و گروههایی هم که هر یک صاحب عقیده و مسلک خاص و شناخته شده ای بودند، دریافت روشنی از ویژگیهای دقیق نظام جمهوری اسلامی مورد نظر فقها و رهبران روحانی نداشتند. اغلب آنها با این امید به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند که قانون اساسی که قرار بود تدوین و به رأی گذاشته شود خواسته های مشترک همه مردم و نیروهای مترقی را که در شعارهای آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی تبلور یافته بود دربرگیرد. نزد اغلب آنان «جمهوری» نماد آزادی و حاکمیت همه ملت یا همان دموکراسی و «اسلامی» نماد برابری و عدالت اجتماعی و اخلاق و معنویت بود نه چیز اضافی دیگر. با توجه به جو غالب فکری و سیاسی حاکم بر انقلاب این انتظار چندان غیر واقع بینانه به نظر نمی رسید. چنان که در پیش نویس قانون اساسی که به تأیید رهبران انقلاب هم رسید، همه این خواسته ها به نحو قابل قبولی لحاظ شده بودند. بدین معنی که بر حقوق اساسی ملت تأکید و حق حاکمیت، یکسره به ملت واگذار شده بود. شاید اگر دولت موقت به توصیه آیت الله خمینی عمل می کرد و همان پیش نویس را با اندک اصلاحاتی که در آن صورت گرفته بود به همه پرسی می گذاشت، نظام جمهوری اسلامی به لحاظ حقوق حاکمیت و نظام سیاسی و اجتماعی برآمده از آن، سرنوشته متفاوتی پیدامی کرد و با بسیاری تناقضات و چالشهای فرساینده و آثار و نتایج نامنتظره و دردناکی که در این چهل سال با آنها دست به گریبان است روبه رونمی گشت. لازم است تأکید کنم که حتی اگر همان پیش نویس اولیه که بسیاری کاستی ها و تناقضات فعلی را نداشت قبل از آن که به مردم فرصت کافی برای بحث و گفت و گوی آزادانه درباره معانی و مصادیق و مابه ازای عملی یک یک اصول آن داده شود به تصویب می رسید مردم همچنان از یکی از حقوق اساسی شان که دادن رأی و نظر آگاهانه و برآمده از اراده آزاد و مستقل است، محروم می ماندند.

در قانون اساسی رژیم گذشت هاین نکته آمده بود که «سلطنت موهبتی است الهی که بر اساس رأی مردم به شخص پادشاه اعطا شده است.» پس از انقلاب رأی مردم از شاه مخلوع برگشته بود و خود به خود از سلطنت عزل شده بود. به نظر شما آیا بر پایه تغییرات در برخی اصول قانون اساسی ثمره انقلاب مشروطه، پایه گذاری حکومت جدید امکان پذیر بود؟

شاه سه بار فرصت یافت تا با اذعان به حق حاکمیت ملت زمام اداره کشور را به آنان بسپارد و به خواست مردم به همان نحو که در قانون اساسی مشروطه آمده بود و دکتر مصدق رهبر نهضت ملی هم مصرانه بر آن پافشاری می کرد، تمکین کرده از حکومت دست بکشد و به سلطنت بسنده نماید. بار اول در دوران دوساله زمامداری دکتر مصدق، بار دوم در فاصله سالهای ۳۸ تا ۴۰ که شاه زیر فشار بحران اقتصادی و اعتصابات کارگری و گسترش نارضایتی هادر داخل و درخواست امریکاییان برای بازکردن فضای سیاسی، برگزاری انتخابات آزاد و انجام اصلاحات پیشگیرانه از بروز انقلاب قرار داشت، و بار سوم دوسال پیش از آغاز انقلاب، زمانی که بحران های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ناشی از افزایش جهشی قیمت نفت، به صورت تشدید فساد و افزایش نارضایتی و فاصله طبقاتی، به اوج رسید. در همین مدت رژیم تخت فشار جنبشهای اعتراضی مردم و مبارزات قهرآمیز از سوی تعدادی از گروهها قرار داشت. از سوی دیگر، روابط شاه با حامیان غربی اش دچار تنش گردید، و با بروز اختلاف و چنددستگی در حاکمیت، ثبات رژیم متزلزل شد و شاه در درتنگنای سختی قرار گرفت. در این اوضاع و احوال بود که خواست تغییر و تجدیدنظر اساسی در سیاست ها و روش های مدیریت کشور تادرون لایه هایی از حاکمیت هم گسترش یافت. بسیاری از این مطالبات در نامه های سرگشاده منعکس و به گوش او می رسید. شاه می توانست با پذیرش درخواست اصلی مردم و نیروهای ملی آزادیخواه مبنی بر بسنده کردن به سلطنت در محدوده اصول قانون اساسی پیش از دستکاری موسسان فرمایشی سال ۱۳۳۸، زمام اداره امور کشور را به نمایندگان منتخب مردم بسپارد و با خودداری از مداخله در امور کشور و پرهیز از دست اندازی به ثروتهای ملی، سلطنت خود را دست کم در آن موقعیت از بحران و فروپاشی مصون نگاهدارد. اما او همچنان سرمست کبر و غرور بود، و نارضایتی عمومی و خواسته های برحق مردم را به جد نگرفت. به عکس بر یک تازی افزود. زمانی خواب سرمستی و غرور از سرش پرید و سطوحی از واقعیت های تلخ را مشاهده کرد که بسیار دیر شده بود؛ توده ها و همه مبارزان جانانشان به لب رسیده بود و امید خود را نسبت به اصلاح پذیری سلطنت شاه از دست داده بودند، از آن پس باز هم رژیم شاه خونهای بسیاری بر زمین ریخت، و باقیمانده پیل های بازگشت به ملت و قانون اساسی مشروطه را تخریب نمود، کشور و ملت در آستانه یک گسست تاریخی از استبداد سلطنتی قرار گرفت که با کودتای سوم اسفند ۱۳۹۹ حیات مجدد یافته بود. در آن روزها، عامل کودتا (رضاشاه) با تکیه بر مسند پادشاهی یک رژیم دیکتاتوری مادام العمر و موروثی برقرار نمود و به اتکاً قدرت و اختیارات فراقانونی سلطنت، همه مرزهای مصالح ملی، آزادی ها و حقوق اساسی ملت و عدالت و انصاف و راستی را درهم نوردید، دستهای او و خاندان و وابستگان به قدرت به غارت و حیف میل ثروتهای ملی و ارتکاب فساد و تجاوز و جنایت گشوده گشت، این همه را مردم لاینفک رژیم سلطنت می شمردند، زیرا دست کم از دوران قاجاریه به بعد، در حافظه تاریخی شان سلطنت با قلدری و اعمال زور وستم بر مردم و تمکین و ابراز ضعف در برابر قدرتهای سلطه گر خارجی همراه شده بود. شاید همین خاطره تلخ و نفرت و بیزارگی از نظام پادشاهی از عواملی بود که ابتکار شاپور بختیار را در انجام اصلاحات در چهارچوب سلطنت مشروطه محکوم به شکست ساخت. بنابراین در آن موقعیت تاریخی، مردم گفتار «جمهوری» خواهی را پادزهر سلطنت و تحقق بخش آزادی و دموکراسی و پسوند وصف «اسلام»ی را مبشر عدالت و برابری و اخلاق و معنویت شمردند و جایگزین سلطنت کردند.

**آیا می توان برای رفراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ پیرامون تأسیس نظام «جمهوری اسلامی»، (آری یا نه؟)، نوعی مهلت و سرآمد زمانی قایل شد؟**

آن جمله معروف آیت الله خمینی در مورد نافذ بودن رأی واراده مردم نسبت به تغییر نظامات سیاسی حاکم بر کشور، سخنی برآمده از حقوق اساسی ملت است و اعتبار آن برای همیشه محفوظ است. یعنی همان گونه که مردم یکبار برای استقرار یک نظام سیاسی معین اجماع می کنند، این حق برای آنان و نسلهای بعد محفوظ است که برای تغییر و یا تعویض آن توافق کنند. هیچ دستاورد بشری از جمله نظامات سیاسی و اجتماعی مقدس و ابدی نیستند و نمی توانند باشند، زیر تمامی شؤون جامعه بشری در حال دگرگونی است، اگر نظامات سیاسی و اجتماعی با این تغییرات هماهنگ نشوند تعادل جامعه برهم می خورد و اختلال و آشفتگی در زندگی اجتماعی بروز می نماید. برطبق یکی از سنت های الهی همه نظامات بشری اجل و سرآمدی دارند، «لکل امه اجل» مهلت و یافرستی که در آن عمل و رویه هر گروه و نظام سیاسی که جانشین گروه مطرود ماقبل خود می شود، در بوته آزمون قرار می گیرد؛ «پیش از شما گروههایی (صاحب قدرت) را به کیفرستم هایی که (در حق این آن) رواداشتند، نابود کردیم (و این در حالی بود که) پیام آورانشان نشانه های روشن (دلالت کننده بر فرجام کارشان) را برایشان عرضه کرده بودند. ولی آنان عزم آن را نداشتند که (به آنچه حق است) ایمان بیاورند... آنگاه پس از آنان، شمارا در (این) سرزمین جانشین کردیم تا ببینیم شما چگونه عمل می کنید.» بنابراین نظامی هم که متعاقب رخداد تاریخی بهمین ۵۷ از طریق همه پرسسی ۱۲ فروردین شکل گرفت مانند نظام های قبل از خود سرآمدی دارد. گروهی که قدرت را قبضه کردند، با کارهای خوب و یابدی که در حق خود و دیگران انجام داده و می دهند آزمون می شوند، فرجام کار به ماهیت اقدامات و روشهای زمامداری و نتیجه این آزمون بستگی دارد. به این که از دو امر و مسئولیت پیش رو، کدام را برمی گزینند؛ رها کردن فرایند تحقق حقایق و ارزشهای «نامیرا»ی منبعث از رخداد انقلاب، با هدف حفظ و همیشگی کردن سلطه مطلقه ای که ذاتاً «میرا»ست. یا وفادار ماندن به فرایند حقیقت و تلاش در راه ترویج و تحقق اصول و ارزشهایی «نامیرا»، مثل صلح و دوستی، آزادی و برابری، عدالت، اخلاق و معنویت. گروههایی که ظرفیت کافی برای مقابله با بحران ها و چالش های پیش رو و انتقاد از خود و اصلاح پی در پی روشها و جبران خرابی ها و ضایعات را ندارند، اگر به قدرت

برسند، مطابق گزینه اول، حفظ قدرت واستمرار بخشیدن به وجود طبیعی و علایق مادی و سیاسی وابسته به آن را «هدف» می گیرند، و با نادیده گرفتن نیازهای هستی نامیرای خویش، اصول و ارزشهای اصیل انقلاب را «وسیله» کسب مشروعیت و انباشت و پاسداری از قدرت و ثروت قرار می دهند. به عبارت دیگر، محافظت از «داشته» های افول یابنده را بر تلاش برای فعلیت بخشیدن به ارزشهای بالقوه ماندگار، یعنی، حقیقت، راستی، آزادی و عدالت، ترجیح می دهند. افزون بر این ها، جمود و تصلب ساختار ذهنی شان مانع از آفرینش نظم نوآزاد نظم کهن می گردد. در نتیجه، تارسیدن لحظه فروپاشی (پایان اجل) همچنان از بازیگری و اصلاح مسیر سرباز می زنند؛ «پس چون زمانشان بسر رسید، (فروپاشی) حتی یک ساعت پس و پیش نمی شود».

## شروط و شرایط برگزارپرسی ها ( رفراندوم های امراجعه به آرا عمومی) در حال حاضر چیست و چه تفاوتی میان انواع مطالبه رفراندوم و موضوع هریک از آن ها وجود دارد؟

استفاده از شیوه همه پرسی در جامعه های دموکراتیک که رأی واراده مردم مبنا و معیار وضع قوانین و اتخاذ تصمیمات مهم و کلیدی ملی است، امری عادی و معمول است. یا به منظور اتخاذ تصمیمات مهم و مرتبط با منافع و امنیت ملی، یا برداشتن برخی موانع حقوقی بر سر راه تغییرات ضروری و فوری. دولت های اقتدارگرا نیز ممکن است برای مشروعیت بخشیدن به سیاست ها و اقدامات خود در برابر افکار عمومی و مجامع بین المللی به همه پرسی های کنترل و مهندسی شده متوسل شوند. به طور کلی، نیاز رجوع به نظر ورأی مردم در مواردی بیشتر احساس می شود که؛ مردم و یا حکومت ها به این نتیجه برسند که بدون رفع برخی موانع ساختاری و قانونی راه توسعه هموار نمی گردد. و یا برای رهایی از تنگناها و غلبه بر بحران های موجود نیاز به اتخاذ سیاست های استراتژیک تازه ای است که در چارچوب نظام قانونی و یا ساختارهای نهادی و آرایش سیاسی و موازنه قوای موجود ناممکن است، و یا تصویب و اجرای آنها نیازمند اجماع و عزم ملی است. هم چنین خواست تغییر یک یا چند اصل از اصول قانون اساسی مستلزم مراجعه به آرا عمومی مردم است. در جوامع دموکراتیک اگر دولتی به ضرورت اتخاذ یک تصمیم استراتژیک برسد در حالی که اکثریت کافی در مجالس مقننه ندارد و انحلال این مجالس و انجام انتخابات زودرس نیز دشوار و بی ناممکن باشد، به همه پرسی توسل می جوید.

آیا مشارکت یا عدم مشارکت در انتخابات های کلان مقننه و مجریه می تواند به معنای امکان آری یا نه گفتن به وضع موجود و نظام کنونی برای مردم باشد؟ در این صورت چهنیازی به رفراندوم ارنوع رفراندوم ۵۸ است و در غیر این صورت به ضرورت رفراندوم برای اصلاح ساختاری نظام (از نوع مورد درخواست رئیس جمهوری کنونی)، چگونه باید پاسخ گفت؟

با وجود تعدادی موانع ساختاری بر سر راه برگزاری انتخابات سالم و عادلانه، این امکان دست کم به صورت ایجابی یعنی از طریق شرکت گسترده مردم فراهم نیست. عدم مشارکت وسیع در انتخابات نیز می تواند حامل بیش از یک معنا باشد؛ عدم اطمینان از برگزاری انتخابات سالم، آزاد و عادلانه، رأی عدم اعتماد به سیاست های دولت و یا سلب اعتماد عمومی از مجموعه نظام حاکم. اما چون این شیوه ابراز بی اعتمادی می تواند ناشی از دلایل بسیار متفاوتی باشد، به تنهایی از آن نمی توان نتیجه گرفت که چه چیز یا چیزهایی باید تغییر کند تا اعتماد دوباره مردم به حاکمیت جلب گردد. یعنی تعیین نمی کند که مردم خواهان انجام چه تغییراتی در سیاست ها یا نظام حقوقی و قانونی کشورند.

از سوی دیگر اگر همه پرسی بدون مقدمات و فراهم شدن شرایط لازم برگزار شود، نتیجه روشن و مثبتی در پی نخواهد داشت. زیرا: اولاً، به نیروهای جامعه سیاسی (فعالان، و گرایشهای فکری و سیاسی آزاد و مستقل از حکومت) و جامعه مدنی (اقتشار و نیروهای مولد و فعال مستقل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی)، فرصت سازماندهی و تشکل یابی داده نشده است، ثانیاً، آنها دسترسی آزاد به اطلاعات و حقایق مرتبط با وضعیت واقعی نظام تصمیم گیری های استراتژیک سیاسی، سازوکار اقتصادی و نظام قضایی کشور ندارند. ثالثاً، فاقد سازکار لازم برای شرکت فعال و آزاد و مبتکرانه در یک فرایند گفت و گوی ملی به منظور نیل به وفاق و اجماع روی مسایل مشترک و عمومی و ملی اند. و بالاخره، نه امکان ایجاد همبستگی و در اختیار گرفتن ابزار بیان خواسته های مشترک و برآمده از درون گفت و گوهارا دارند، و نه میتوانند اراده جمعی خو در برای پیشبرد خواسته های مشترک اعمال کنند.

برگزاری یک همه پرسی اصیل و ثمربخش شرایط و پیش نیازهایی دارد که در نبود آنها یا بی حاصل می ماند و یا به ضد مقاصد درخواست کنندگان بدل می گردد. امکان برگزاری آزاد و سالم اخذ رأی، فقط یکی از آن شرایط است، علاوه بر این اولاً پرسشی که در معرض قضاوت عمومی گذاشته می شود باید واضح و شفاف تعریف و تبیین شده باشد. ثانیاً مردم فرصت زمانی کافی بسته به درجه اهمیت و پیچیدگی مسأله، دست کم شش ماه تا یک سال و در مواردی بیشتر، در اختیار داشته باشند تا درباره ابعاد مختلف آن میان خود و در عرصه عمومی به بحث و گفت و گو بپردازند. برای این منظور آزادی دسترسی به اطلاعات مرتبط با موضوع، آگاهی از نظریات مستدل کارشناسان موافق و مخالف و برگزاری جلسات بحث و مناظره میان نمایندگان گرایشهای فکری و سیاسی مختلف کاملاً ضروری است.